

چاپ دہم

ہر ولد جان بلا کہام

ترجمہ ی محسن حکیمی

متفکر



کتاب

اگزستانسیالیست

- فریدریش نیچہ
- گابریل مارسل
- ژان پل سارتر
- کارل یاسپرس
- مارتین ہایدگر
- سورن کی یرکہ گور

www.PDFBOOKS.COM

فهرست

۱	پیشگفتار	
۳	سورن کی یرکه گور	۱
۳۶	فریدریش نیچه	۲
۶۵	کارل یاسپرس	۳
۱۰۲	گابریل مارسل	۴
۱۳۳	مارتین هایدگر	۵
۱۶۹	ژان پل سارتر	۶
۲۳۱	فلسفه‌ای درباره وجود شخصی	۷
۲۵۶	شرح اجمالی زندگی	
۲۶۳	یادداشتهای کتابشناختی	
۲۷۳	فهرست موضوعی	

پیشگفتار

هدف این کتاب، نه نقد و نه دفاع بلکه بازنمود است. شرح عامه‌فهم اندیشه‌های کلی اگزیستانسیالیستها بقدر کافی انجام گرفته است. حال وقت آنست که این متفکران را از یکدیگر بازشناسیم؛ آنها نمایندگان یک مکتب فکری نیستند، و با این همه وابستگی اندیشه‌های بسیار فردی آنها به یکدیگر، که زمانه، ملیت، و منش آنها را از هم جدا نموده، از گیرائی کمی برخوردار نیست: آنها به یکدیگر راه می‌برند؛ خانواده‌های طبیعی را تشکیل می‌دهند؛ هریک بر دیگران پرتومی افکند، و در مجموع مضمونهای مشترک معینی را می‌گسترند. از این رو، این کتاب را باید همچون یک کل مطالعه نمود.

دلیل من در کوشش برای رساندن صدای این نویسندگان به انگلیسی‌زبانان در شکلی خلاصه آنست که آثار آن عده از آنان که معاصرند هنوز بطور کامل ترجمه نشده و مطالعه آنها پیچیده و دشوار است. بررسی‌های این کتاب می‌توانند بعنوان مقدمه و سرنخ عمل کنند. مقاله پایانی بقصد یک ارزیابی سنجشگرانه نوشته نشده است؛ این مقاله نیز همچنان توضیحی است و بمنظور برطرف ساختن برخی کج‌فهمی‌های رایج و نشان دادن برخی انتقادهای ظریف طرح شده است.

اگرچه این بررسی‌ها از خواننده می‌خواهند که شایستگی‌های هریک از این متفکران را به گونه‌ای فردی، و نه چون نماینده یک مکتب فکری، در نظر گیرد، با این همه می‌توان به این جنبش از چشم انداز باشکوه اندیشه انسانی نیز نگریست. بنظر میرسد که این جنبش، شکل پروتستانی یا رواقی فرد باوری را، که در برابر فرد باوری تجربی دوران نوزائی یا فرد باوری آزادمنشی جدید یا فرد باوری اپیکور و بهمان سان در برابر دستگاه کلی فلسفه روم یا مسکویا افلاطون قرار دارد، بشیوه‌ای جدید مورد تأیید دوباره قرار میدهد. اینها، انواع پایداری از اندیشه و شیوه برخوردند که از هرگونه آموزه یا باور رسمی ژرفترند. آنها، همچون انواع ناب اندیشه، از کاستی‌ها و فزونی‌های برخوردارند که شکل‌های گوناگون میانه‌گیری فاقد آنهایند؛ کیفیت‌های دراماتیکی دارند که تنها شکل‌های ناب اندیشه می‌توانند داشته باشند. اگر چنین تحلیلی درست باشد، آنگاه اگزستانسیالیسم (آنگونه که برخی می‌پندارند) عارضه تشنج آلودی از عقل‌ستیزی مرتبط با بی‌حرمتی و فروپاشی زمانه ما نیست: نوسازی کنونی یکی از دوره‌های ضروری تجربه انسان است در کشمکش از آرمان‌های انسان که تاریخ هنوز آنرا حل نکرده است. اگر این فلسفه چنین اهمیتی داشته باشد، توجه جدی به آن ارزشمند است. سرانجام، باید از همین آغاز به خواننده معمولی که بقدر کافی به آشنا ساختن خویش با اگزستانسیالیسم علاقمند است بگوئیم که اگر برآستی بخواهد مطالب این کتاب را بفهمد، هیچ چیزی در آن نیست که او را از این کار بازدارد. دشواری‌های وجود دارند، اما فنی نبوده و ممکن است فیلسوف را حتی بیش از خواننده معمولی بیازارند.

سورن کی یرکه گور (۱۸۵۵-۱۸۱۳)

(یک)

کی یرکه گور سرسختانه مدعاہای ہم میهنانش را درباره ایمان مسیحی به مبارزه طلبید و بیهودگی فرهنگ آلمانی آنها را آماج ہمیشگی تیزهوشی آتنی خود قرار داد. جدی بودن نبرد استوار او به جدائیش از خوشبختی طبیعی خانوادگی و ہمدمی با نسلش رسمیت بخشید، و او را به تنہائی و یک زندگی اندوہگین محکوم نمود. «ہمچون صنوبری تک افتادہ، بگونه ای خودخواہ جدا از دیگران، سرببالا کشیدہ و بی سایہ ایستادہ ام، و تنہا کبوتر چاہی در شاخہ ہایم آشیانہ می گیرد.» در اینکہ مورد او، مورد پیامبری بی افتخار در وطن خویش بود یا تنہا یک مورد، بین شاگردان و ستایشگران فراوان او در جہان امروز و کسانی کہ با او یا اندیشہ ہایش نہ ہمدلی و نہ بردباری دارند و ہردو آنها را با شواہد کافی درباره درہم ریختگی عصبی او و علت آن توضیح میدہند، اختلاف نظر وجود دارد. دست کم شاگردانش آثار او را خواندہ و بررسی نمودہ اند، و با اطمینان می توان گفت کہ ہیچکس نمی تواند آثار او را، بہر اندازہ ای، بخواند و تحت تأثیر دائم توان فکری و ادبی بیمانند این انسان و تمامیت اصیل باطن مسیحی او قرار نگیرد. او بہ لحاظ جسمی بی ریخت بود، احساس گناہ او را فلج کردہ بود، و «نابغہ ای در بازار مکارہ» بود: این معجونہ بود کہ می بایست بگونه ای بیش از اندازہ منفجر شود: یا حواسی

بیش از اندازه جمع و یا حواسی بیش از اندازه پرت. [مفهوم] بی ربطی مطلق در نخستین کتابش، «یا این یا آن»^۱، که همچون سرنخی برای تمامی اندیشه او باقی ماند، تنها و یا بطور عمده شعار حمله اش به اصل هگلی وساطت و هم نهاد نبود، بلکه ریشه، و ریشه آگاهانه، در نیاز شخصی او برای کشاکش، شور، فداکاری، و فرد بودن داشت. انتخاب از میان دو مطلق جمع بودن و پرت بودن، بناگزیر معلوم بود: او تصمیم گرفت یک چیز را بیندیشد و بخواهد، و به انسانی متمایز، یک فدائی، یک شخصیت، تبدیل شد که اعلام جنگش به زمانه خود بدقت طرح ریزی شده بود و بگونه ای همه جانبه و با حرارت در زندگی عملیش به نتیجه ای انجامیده بود که آثار آن هنوز هم در خداشناسی و فلسفه طنین انداز است؛ در حالی که در سمتگیری درونیش انسانی شد روی برتافته از این جهان، جهانی که «بزبان تاریخ، از بیماری ای مرگبار درگذشت، اما بزبان شعر، از شوق جاودانگی جان سپرد.»

«پاره های فلسفی»^۲ (۱۸۴۴) و «پی نوشت غیر علمی نهائی»^۳ (۱۸۴۶) آثاری هستند که در تکامل هدف زندگی کی یر که گور نقشی محوری دارند. هردو کتاب باهم، آنچنان مستقیم و باروش که می توان انتظار داشت، اندیشه فلسفی کسی را که روشش غیرمستقیم است و فلسفه اش یک دستگاه نیست، بنمایش میگذارند. عنوان کتابها بخودی خود کنایه هائی هستند خصیلت نما درباره دستگاه پرداخت یافته ای که زیر فرمان هگل برپا شده بود («دستگاه فلسفی»). اگزیستانسیالیسم همچون فریادی در اعتراض علیه پوچی اندیشه محض، منطقی که نه منطق اندیشه بلکه منطق حرکات درونی هستی است، آغاز میکند. این فلسفه، فرد ناظر تمامی زمانها و تمامی وجود را از نظرپردازیهای اندیشه محض به مسائل و امکانهای اندیشه مشروط خود او

1- *Either- Or*

2- *Philosophical Fragments*, translated by David F. Swenson. Princeton, 1936.

3- *Concluding Unscientific Postscript*, translated by David F. Swenson and Walter Lowrie. Princeton, 1941.

بمثابه فردی وجودی که در جستجوی آنست که بشناسد چگونه زندگی کند و زندگی کند آنگونه که شناخته است، فرا می خواند. کی برکه گور می اندیشد که چگونه سقراط با چیره دستی دیالکتیکی هگل را بستوه می آورد و با قطع پروازهایش، او را در زمین نگه میداشت. نیروی او علیه هگل در این زمان که آوازه رعدآسای هگل قاره اروپا را درنوردیده بود، از درد شدید او ناشی از نیاز به چیزی برای زندگی کردن سرچشمه میگرفت. او در دوران دانشجویش، درحالیکه مسیحیت را رد نموده بود، به فلسفه هگل پرداخت.

«بگذار جوانی شکاک، شکاکی وجودی، سرشار از اطمینانی عاشقانه، جوان، و بیکران به قهرمان اندیشه، بگونه ای دل آسوده حقیقت را، حقیقت وجود را، در فلسفه مثبت هگل بجوید: او هجوی سهمگین بر هگل خواهد نوشت... بگذار او خود را بگونه ای نامشروط، با سرسپردگی ای زنانه، واگذار نماید، اما از توان کافی برای یافتن راه حل مسئله برخوردار باشد: او بی گمان به یک هجونویس بدل خواهد شد. فرد جوان، یک شکاک وجودی است. او، غرقه در شک و بدون جای پائی برای زندگی، در جستجوی حقیقت است — برای آنکه در آن وجود داشته باشد. او منفی و فلسفه هگل مثبت است — پس چه جای شگفتی اگر او در فلسفه هگل لنگرگاهی برای خود بجوید. اما اگر حقیقتی که فرد وجودی در طلب آنست، چیزی برای وجود داشتن است، آنگاه فلسفه اندیشه محض، خیالی است واهی. وجود داشتن با راهنمایی اندیشه محض مانند سفر در دانمارک است بیاری نقشه کوچکی از اروپا که در آن دانمارک از سرسوزنی بزرگتر نیست — آری، حتی ناممکن تر از آنست. ستایش و اشتیاق فرد جوان و اطمینان بیکران او به هگل، درست بمعنی هجو هگل است.» («پی نوشت غیرعلمی نهائی»، ص ۲۷۵).

سرخوردگی از فلسفه نظری و نومییدی همیشگیش، او را دوباره به مسأله ایمان مسیحی بازگرداند و دشمنی استوارش را با دستگاه سازی عینی، بمثابه یک آشفته گی و یک خیال باطل — که از آنجا که گریزی مادام العمر را از مسائل واقعی وجود فردی تدارک می بیند، اندیشیدن فلسفی راستین و زیستن

را ویران میکند - پی افکند.

کی یرکه گور در رد مسیحیت ناپیوستگی بین ایمان و عقل را دریافته بود، و در رد فلسفه نظری بر این دریافت پای فشرده و موضع خود را بر آن استوار نمود. او، با ناگزیر ساختن بازشناسی شکاف دائم بین ایمان و عقل، مسیحیت و فرهنگ، زندگی خود را وقف نوسازی معنی مسیحیت نمود. در حالی که وحی مسیحی به امری طبیعی، جذب شده، محتمل، و پذیرفتنی، و به میراثی سازش یافته با بقیه تاریخ بصورت یک جهان بینی کلی، تبدیل شده بود، هیچ مسیحیت راستینی نمی توانست وجود داشته باشد که یک پوچی چاره ناپذیر، یک توهین پایدار، و مطرح کننده یک انتخاب، یک تصمیم سرنوشت ساز، نباشد. در اینجا، گرایشی دیر پای در اندیشه مسیحی خود را دوباره نشان میدهد. همیشه کوششی وجود دارد برای سازش دادن ایمان و عقل، فلسفی کردن باورهای مسیحی، پیوند زدن وحی به درخت خداشناسی طبیعی - که می توان آنرا بروشنی در دستگاههای فلسفی گوناگونی چون دستگاههای توماس اکویناس قدیس، فیسینو^۴، یا هگل بچشم دید. دیر یا زود، دور انداختن باورهای مسیحی بعنوان باورهائی بکلی بیگانه با عقل و تجربه، ناتوان از جذب شدن، و بعنوان قید و بند و سربار اندیشه، فرا می رسد - کاری که بشیوه های گوناگون توسط یکی چون پومپونازی^۵، یکی چون لوتر، یکی چون پاسکال، و یکی چون کی یرکه گور، انجام گرفته است. چنین حرکتی از اندیشه می تواند از کشاکش بین یک ذهن شکاک و یک قلب مذهبی سرچشمه گیرد، اما بیانگر کشاکش دیر پای بین جزم مسیحی و فرهنگ دنیوی نیز هست.

بحث کی یرکه گور به موضوع ایمان مسیحی و روش درک آن مربوط

۴ - فیلسوف افلاطونی ایتالیایی سده پانزدهم (م).

۵ - فیلسوف ایتالیایی سده پانزدهم و اوایل شانزدهم، مخالف سرسخت فلسفه مدرسی

کلیسای (م).

می شود. این امر که مردی بدنیا آمده و زیسته در تاریخ، بگوید من خدایم و به خواری بمیرد، کسانی را که زندگی خود را بر او و کلام او متکی نموده اند، در بحران فرو خواهد برد. از آن پس، چیزی که حتی ذره ای از فشار بر روی عقیده بکاهد، روی نداده است. پیروزی تاریخی مسیحیت دلیلی بی ارزش است. نسل کنونی درست در همان شرایط همعصران مسیح که خواری او را بر صلیب شاهد بودند، قرار دارد. ایمان امروزین، جز در صورتیکه ایمانی به ایمان حواریان باشد، چیزی نیست جز ایمان به مردی که پوچ ترین ادعاها را طرح میکند. حقیقت این ادعا نمی تواند در ماهیت خود به حقیقتی بطور عینی قطعی یا حتی پژوهیده تبدیل شود: برعکس، ناپیوستگی مطلق بین امر انسانی و امر آسمانی، که جزء جدائی ناپذیر مفهوم خداست، آنرا اندیشه ناپذیر میکند، بطوریکه هیچ ذهن انسانی ای نمی تواند آنرا همچون امری حقیقی بازشناسد، نمی تواند آنرا همچون یک امکان بپذیرد. دریافت یک حقیقت (بعنوان مثال در هندسه) بواسطه یک آموزگار، فراگردی از فراگیری است که نمی توان آنرا در مورد موضوع ایمان مسیحی بکار بست. اگر عقل عملی مشتاقانه حقیقت حلول را بپذیرد، تنها خود را فریفته است، زیرا این ادعا بمعنی توانائی بازشناختن شناخت ناپذیر در شناخته شده است. هیچ آموزش ممکن نمی تواند عقل را به این کار توانا سازد. پس، اگر مردی ادعای خدائی کند، تمام آنچه عقل می تواند انجام دهد اینست که به این ادعا توجه کند و دقت ویژه ای به تمام شرایط همراه آن ارزانی دارد. اما پژوهش درباره اصالت دلیل (که خود هرگز بطور نهائی قطعی نیست) ربطی به موضوع ندارد، زیرا حتی اگر واقعیتهای تاریخی از خرده گیریهای تعصب آلود هم بری شده باشند، بازهم پژوهشگر به درک این که باید با این واقعیتهای چه کند، نزدیکتر نخواهد شد. حلول، تناقضی است که عقل هرگز نمی تواند آنرا بیندیشد یا بپذیرد، و از همین رو این مدعا که حلول حقیقتی است والا، بر اندیشه حدی تحمیل می کند و پژوهشگر را دستخوش احساسی از بی اعتمادی میسازد. اگر او، به یاری خدا، عقل و تجربه را کنار گذارد و

گزارشی فشرده، اما اساسی از اندیشه‌های شش اندیشمند عمده‌ی اگزیستانسیالیست. شرح، متکی بر اثر فلسفی اصلی هر اندیشمند است و بخش نتیجه‌گیری، به جمع‌بندی افکار هر شش تن پرداخته، کل این جریان فکری را تفسیر و ارزیابی می‌کند، می‌کوشد برداشت‌های نادرست و نقدهای ناروا را بزداید، و جنبه‌های مشترک و نیز انفرادی اندیشه‌های این فیلسوفان را نشان دهد. نویسنده اگزیستانسیالیسم را نه چون عارضه‌ای از عقل‌ستیزی مرتبط با بی‌حرمتی و فروپاشی زمانه‌ی ما، بلکه یک دوره‌ی ضروری تجربه‌ی انسانی شمرده، چرا که این فیلسوفان کوشیده‌اند تنها اندیشه‌ورز نباشند بلکه به‌گونه‌ای شخصی با موقعیت انسان که در موقعیت زمانه‌ی آن‌ها نهفته است زندگی کنند.

از کتاب‌های نشر مرکز

- سارتر که می‌نوشت بابک احمدی
 هایدگر و پرسش بنیادین بابک احمدی
 هایدگر و تاریخ هستی بابک احمدی
 بازپسین گفت‌وگو (مصاحبه‌ی بنی لوی با سارتر) گردآوری و ترجمه‌ی جلال ستاری
 آشنایی با نیچه پل استراترن / مهرداد جامعی ندوشن
 آشنایی با سارتر پل استراترن / زهرا آراین
 آشنایی با کیرکگور پل استراترن / علی جوادزاده
 نیچه برای معاصران رودیگر زفرانسکی / علی عبداللهی
 نیچه اشتفان تسوایک / لیلی گلستان
 نقاب روشنگری زرتشت نیچه استنلی روزن / مرتضی نوری
 نیچه‌ی جوان کارل پلیچ / رضا ولی‌یاری

ISBN: 978-964-305-245-4



۲۲۰۰۰ تومان

